۲۸۲۱

یکصد تومان
۲۱۵۶/ت
۲۸۲۱/ن

جنگ اشعار

۷۱

۴۵

[illegible] نهد گر نهی بر دستی — مگر بساقی در جام دادی صهبا

[illegible] دید از تو بخطا زخمی — مگر قلم که ببری سرش نکرد خطا

[illegible] علم ترا کوه خواند می گر کوه — بدیشارت دادی بجای کاه صدا

[illegible] ترا بحر خواند می گر بحر — بوقت موج نکردی طلاطم و غوغا

[illegible] تو بتهور نه عدل تو بخطا — نه علم تو بتکلف نه جود تو بریا

[illegible] کسی ستوده شود — تو آن کسی که ستوده بتست مدح و ثنا

[illegible] گر بخلعت تو با دل [illegible] — که تا بمقطع شعر آمدستم از مبدا

[illegible] گفتم که زیره و کرمان — همی چه گفتم گفتم که بصره و خرما

[illegible] تو گر دیگران برون آیند — زمانه نیک شناسد زمرد از مینا

[illegible] چشمه چهار کار بود — کسی ندید و نبیندش ازین چهار جدا

[illegible] وقت قدرت رحم و بوقت ذلت عفو — بوقت شکر بخشش بوقت عهد وفا

[illegible] شد مروت و معدوم شد وفا — وز هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

[illegible] شد [illegible] — شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

[illegible] — [illegible]

[illegible] سخنهای من دلیل — [illegible] سخنهای من گوا

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

که همچنان ز صبا گشته در سفر | که در رکاب خاک زمین مانده [illegible]
که زار و که عزیز و که پست و که بلند | که تیره گاه صافی و که درد و که [illegible]
با چشم عاشقان و رخ دلبران قرین | وز چشم سفلگان و رخ مفلسان [illegible]
مقصود جستجوی سکندر بشرق و غرب | مطلوب آرزوی شهیدان [illegible]
فرعون گشته از دم او باطل الوجود | مانده خضر ز شربت او [illegible]
گاهی چو جبرئیل بخاک آمده ز ابر | گاهی چو مصطفی ز زمین [illegible]
زو سرفراز گشته همه قبر در جهان | وز سر بشب چون عدوی [illegible]
مرادی بد گذشت از چرخ و امروز | زای بدتر گذشت ای وای فردا
صبا بسبزه بیاراست دار دنیی را | نمونه گشت چمن مرغزار [illegible]
نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک | ببرد آب همه معجزات عیسی را
چه طعنها است که اطفال باغ می زنند | بگونه گونه بلاغت بلوغ طوبی را
کجاست مجنون تا عرض آورد در باید | نگارخانه حسن و جمال لیلی را
زمانه هر نفسم تازه محنتی زاید | اگرچه وعده معین شده است [illegible]
مرا بپرور و در کسب نام باقی کوش | که این ذخیره بماندست معنی و یحیی
بجز حسن عمل بین که روزگار هنوز | خراب می نکند بارگاه کسری را
بعهد عدل وی اندر نماند دست تطاول | مگر مواعد سیمین و بازوان سیمین
در آن صحیفه که بلبل زبان نطق ندارد | تو شوخ دیده مگس بین که برکشیده [illegible]
چو کرد طبع برایم صلا دهم مجد را | که از کرم نبود طرف بوستان [illegible]
ولی ز طایفه میوه دزد میترسم | که باغ سخت بزرگست و باغبان [illegible]

[illegible]

ی از کمال حسن تو بیرون در آفتاب — خطت کشیده دایره شب بر آفتاب

بجا که زلف تست همه یکسر شب است — زانجا که روی تست همه یکسر آفتاب

[illegible] چهره تو که دارد ستاره برگ — سرو بست قامت تو که آرد بر آفتاب

[illegible] شد داری بر سرو گلستان — در لاله نوش داری و در عنبر آفتاب

[illegible] زلف تو چرا — در حلقه ماه داری و در عنبر آفتاب

[illegible] شکناب ترا بنده شکناب — روی چو آفتاب ترا چاکر آفتاب

[illegible] آفتاب نهم نام تو روا است — کاندر کنار حوری و اندر بر آفتاب

[illegible] تو با [illegible] — [illegible] از زیور آفتاب

[illegible] خانه دستور پادشاه — تا که ز مشک شب نقطه زد بر آفتاب

[illegible] لشکرکشی آسمان — فرماندهی که هستش فرمان بر آفتاب

[illegible] که تحریر مدح او — خامه شهاب و حبر شب و دفتر آفتاب

[illegible] که رای تو باشد دل آسمان — زانجا نهد که پای تو باشد سر آفتاب

ای پادشاه حسن ترا چاکر آفتاب — داری چو مرغ یکیش مه و دیگر آفتاب

خطت کشیده دایره عنبرین بماه — خالت نهاده نقطه مشکین بر آفتاب

[illegible] — کاید فرود ازین دل خاکستر آفتاب

روی تو چون گشود ز چشمم پله زند — در دیده نظاره کنان بیشتر آفتاب

بر طرف آن چو مرغ نبود خطا که خورده است — در مشک ماه غوطه و در عنبر آفتاب

[illegible] زلف تست [illegible] — آورده جای بیضه بزیر پر آفتاب

گلها تمام [illegible] گلگون عذار گل — قربان ستاره و تو بلند اختر آفتاب

شاهانم گشته از رخت خریده اند | ای از غم تو چون مه نو لاغر آفتاب
دارد ترا کمان فلک بر روان فلک | داغ ترا تن مه و بر پیکر آفتاب
از من مدار بر تو لطف اینقدر دریغ | ای تو بیاضر مه و در خاور آفتاب
ورنه برم شکایت تو نزد خسروی | کو را سپهر بنده بود چاکر آفتاب
خورشید آسمان نبی و ولی که هست | او را خضر و علی مه و پیغمبر آفتاب
بنور عجب که بهره ز فیضت نبرد خصم | سنگ سیاه را نکند گوهر آفتاب
گر قهرت از زمانه کند منع روشنی | ای از کمند حکم تو در چنبر آفتاب
نه از فلک بشام نماید عذار ماه | نه ز آسمان بصبح برآرد سر آفتاب
آید بجلوه پیش مه من گر آفتاب | آن جلوه میکند که کند مه در آفتاب
گویش ز کشتگان و فروزان رخش آن | دانی که چیست محشر و در محشر آفتاب
او را مکان بصدر و مرا جا بر آستان | او را بفرق سایه مرا بر سر آفتاب
بی پرده وقت صبح بیا بر کنار بام | تا باز پس کشد سر از این منظر آفتاب
یکسان بود اگر رسدم سر بر آفتاب | یا تا بدم ز بی کلهی بر سر آفتاب
ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب | از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب
نظاره عروس جمال تو میکند | دزدیده از دریچه این منظر آفتاب
ای سوده بر در تو جبین مه سر آفتاب | ناز تو هم بماه رسد هم بر آفتاب
در صحن باغ مردی و بر طرف بام ماه | در انجمن چراغی و در منظر آفتاب
فرش است بر در تو رخ ماه طلعتان | یا ریخته است بر سر یکدیگر آفتاب
کنده قبا فکنده کله بر سر بر ناز | بیند نشست اگر مه و روزت گر آفتاب

میگیرد

میگردد ز هاله در آغوش خویش ماه — میگردد چو ذره بگرد سر آفتاب

روشنی رخ تو دیدم و اکنون باین امید — ای از شکنج زلف تو در چنبر آفتاب

گاهی بلاله میگذرم که بر ارغوان — گاهی بماه مینگرم که بر آفتاب

زینسان که از شعاع دیم دیده روشنست — گویا ز روی تست فروغی در آفتاب

یا عکسی افتاده در آیینه سپهر — از قبه که یافته زو زیور آفتاب

یعنی بجسته سقف زر اندود منظری — کافتاده زیر سایه آن منظر آفتاب

از اسکاه فخر زمین و زمان علی — کادرا بود غلام مه و چاکر آفتاب

در جستجوی خاک درت کاب زندگیست — هر شب ره و یغرب و اسکندر آفتاب

بهر ادای خطبه مدح تو نه فلک — ای در فلک ترا شده مدحتگر آفتاب

نه پایه منبرست که جا از ادب گرفت — بر پایه چهارم آن منبر آفتاب

تا هست از دو رنگی ایام روز و شب — کان [illegible] از مه و گهر و زر آفتاب

قهرت کند بدشمن و لطفت کند بدوست — زر آنچه با کنان مه و با گوهر آفتاب

سقی الله لیلا کصدغ الکواعب — شب عنبرین خال مشکین ذوائب

فلک را بگوهر مرصع حواشی — هوا را بعنبر سر جوانب

درفش بنفش سپاه حبش را — روان در رکاب از کواکب کواکب

درین حال من با فلک در شکایت — ز رنج حوادث ز جور نوائب

ز حقد هر او و جفای زمانه — ز بعد دیار و فراق صواحب

ز تزویرهای جهان مزور — ز بازیچهای سپهر ملاعب

فلک را همی گفتم از جور دورت — چرا اشتر عالم گشت غارب

چرا گشت با من زمانه مخالف — چرا هست با من ستاره مغاضب

کنون بیخماهست تا من اسیرم — ببغداد اندر بلا و مصائب

پریشان جمعی و جمعی پریشان — گرفتار قومی و قومی عجائب

نه جای قرارم ز جور اعادی — نه روی دیارم ز طعن اقارب

فلک چون شنید این عتاب و شکایت — مرا گفت بس کن که طال المعاتب

اگرچه ترا هست جای شکایت — ولیکن شکرانه‌ات نیز واجب

که داری چو درگاه صاحب پناهی — مقر مقاصد محل مآرب

فلک با من اندر حکایت که ناگه — برآمد ز که رایت صبح کاذب

قمر چهرگان شبستان گردون — کشیدند سر در نقاب مغارب

رهی پیش آمد که از هیبت آن — چند اختی پنجه شیر محارب

سموم غمومش دوان در صحاری — جحیم جحیمش دوان در مشارب

گهی بر فرازی که نسل نبی تو — همی سود بر دست و پای مراکب

گهی در نشیبی که اموال قارون — همی برگذشت از رکاب رکائب

درین خورد سلطان نباشد مناسب — که باشی بهر نامناسب مصاحب

تو کم لطفی و من درین غم که دشمن — شود بر من آهسته آهسته غالب

شود تا نزاع من و خیر افزونت — نگاهش مراعات کند از دو جانب

دلش جمع گردید و گویا ز مرگم — که امروز برگشتم نیست راغب

مرا سنگ غیرت آن که با من — سخن گوید و بشکرد در جوانب

زهی عصمت پر فراز رکائب — فروزان چو بر آسمان نجم ثاقب

جم تو

ا

ن

نوروز فرخ آمد و بوی بهار داد — بوی بهار نکهت زلفین یار داد

یاری که دو فلیقه نوروز نو است — کف را لب رطب بهم از غمزه خار داد

زلفی که سنگدلی و چه سنگدل — گر بهر بوسه ایم بسی انتظار داد

گفتم بجان سه که جانم خار دست — چون نام سه سپید بجان زنهار داد

دی بر نشستم و در خانه جان آمد — [illegible] در جان آمد

تو [illegible] دل [illegible] — گر [illegible] نشان آمد

[illegible] استخوان [illegible] آرم — که [illegible] استخوان آمد

[illegible] — اگر فرشته رحمت ز آسمان آمد

[illegible] عشق [illegible] — مرا همیشه زبان بر سر زبان آمد

[illegible] — که [illegible] آمد

[illegible] — که از تصور آن [illegible] آمد

[illegible] خاک [illegible] — [illegible] خاک [illegible] آمد

چنانکه [illegible] — [illegible] از خدا [illegible] آمد

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] آمد

[illegible] — [illegible] آمد

[illegible] — [illegible] آمد

[illegible] — چنانکه [illegible] آمد

[illegible] — [illegible] آمد

[illegible]

[illegible]

چون زر بمن صلهٔ نبشت نگار آسان شمارم کوه بباسان شمار

بدانند ستارهٔ بدان بسوزند سنبل بدان چون سرو کان سوزند

روی تنگ خوبان در باد مانند با سیم تنان زر باد کمتر دانند

با سال های برس بیان است آسفته رسیدن نگرانه در رفتار

با عمر من صلح نه در مردن نومیش ز طاعت و صدقی ار مختار

من با عمر بخرم صلوت شما نیم کفتم که من نخرم باطل کرد کار

بر سر نه خس بر حمله سیل دوان کرده نه خس بر سیل دوان کار

آن شاه بداد کمات کو بی حق است زنهار بدو بی سر و بی مغز مباد

ترسان ز بار دین که بود سخت بی قرار بیچیز رسانند و نه دست این سوار

برخوام رفت جز سه میش فرا در سر مدت نه نه بیش تر

کفت که در نمرد بن همچو منی در ده دهد با تو نخوهم با مختار

مل سه سال و بهانت تا بیان همراه برسرین بدر بهر نثار

کمتر ز رهاج و سه بیارش رهبر کوتر نه روم از تو باد نار

برمادت کرد بان با نیم بهاد دیدی چنین که نیم بر در شاه وار

بدین ز بهر نشیب سه بدرع برستن ما حضرو کنم نثار

شاه بهان نانک عظم رو کنش بسلام رسانند و شه بیب بستوند

آن کو بعزت کرد ده حصل ر در بهر بن نفت من بیت روزکار

آن قصه سعدت و سه بیاره را صورت نه زر مرکه بن باد در

آن ره نه ترجمت و خوبرد اعزاز بیاش بار نه زر تو

[illegible] مثل مثل — که توان هفت شد قاره بکار
[illegible] — مرکب آسوده دان و مانده سوار
سابق و تابع صراط الله — به ز قرآن همان و به ز اخبار
خرد است و دل محمد نیست — حل و عقد خزانهٔ بی‌سرار
بر خود آن را که پادشاهی نیست — بر کسانش تو پادشه شمار
تا ز هول خمش نشد مریم — در نیامد مسیح در اطوار
اصغری کان نه این نهد بر سر — موسی سر شمار و [illegible] بسیار
نکند عشق حسن زنده قبول — نکند باز موش مرده شکار
هر چه نزدیک دین خری و خوری — در شمارت کشند روز شمار
بره و مرغ را در آن ره کش — که بانسان رسند در مقدار
جز بدین ظلم باشد ار بکشد — [illegible] سنجی را زار
گرد دنیا مگرد و حکمت جوی — زانکه آن اندکست و این بسیار
خواجه کان بوده اند پیش از ما — در عطا سخت مهر و سست مهار
وین بخیلان وقت ما همه روز — راح خوارند و مستراح انبار
درین چاه بین تن سر سبک — [illegible] سر خندار
تا نه بس روزگار خواهی [illegible] — هم سپه مرده هم سپه سالار
در طریقت خود این دو باید [illegible] — اقل الحمد و آخر استغفار
گر ستانی ز یار بی همت — گله کرد از و شگفت مدار
آب را بین که چون همی نالد — هر دم از همنشین ناهموار

[illegible]

عسر

سریع

حصر

هست تو هست مرگ مرا مرگ نیست هست
هست تو هست نزل مسیحا و خضر را

مژده حیات تازه بیجانی میدهی
هر ذره را ز سینه دگر زنده میکنی

هم جان فشانده‌ای ز لب نوشخند خویش
هم زنده بر لب تشنه دگر آرزو کنی

سلطان دهر کیست که در خانه تو نیست
یک کاسه گدایان همه عالم سبو کنی

شستشو ده بهر نماز ما
سنگ را نوع جسمان بر سر مسطر

صبح پرده‌سوز کاروان بود
بوی پیراهن دل بوی صنوبر

گرم رو رهرو جلیل سه منزل
که بر آسمه کلیس را ره داده

ارزان کوهستان هیچ ندارد
رهی رنه غنی سه لیر

هست مست گذر در هر جه دستان هیچ بود
در همه ایران امروز ماه مستان

روز رخسان رمانه شده خورشید سیاه
بر زبان جهان شده لیسان سرور

رود جوشان اهرار عریان و هیچ
ناله‌خوان امروز اسیر مسطر

شاد زاده بدر مرگ شبیه مردم
طرح در سنم ماه بابا دختر

آن معاشت دان نوه سنگ
چون تن بیش زون آید زان گوهر

رستن بار بود، بود ما بر مار
مردم پیش مست بخشه ارپا کن هر

رسته، ماه دیم جان کبیره خورده کبیر
خرین ماه سر شده سیمرغ دیبر

جرده سنگر من نوله جان عارف
دلم مدت مست کنه، لیاله بیبر

چه فاصله دهند تا به سنبه
که رسد دهنه و به نه بیند خیر

شنه سه سنبه در نها بر ما بود
یک شنبه بعضی دیبا بیان لیبر

ان در بن که ماه سری در سنجی
یک بیبی صدیده ابه بنی عربه

۴۶

تو دم عیسوی [illegible] دم — [illegible] شهیدان [illegible]

بوی گل [illegible] فصل بهار — طرف جو [illegible] باد شمال

گر می اکنون نخورم کی بخورم — [illegible] از باده [illegible]

خاصه وقتی که [illegible] — [illegible]

گل گلزار سیادت احمد — که [illegible] سنبل

هر که [illegible] عسر و عنا — آفتاب فلک جاه و جلال

آنکه کرده جهان نامش را — ثبت در دفتر ارباب کمال

تا بآدم بخلافت انساب — تا بحوا بشرافت انسال

[illegible] بحر و بحر سواح — [illegible] ابری و ابر سفال

پرورانی [illegible] — [illegible] ازین [illegible]

[illegible] عطای تو [illegible] — [illegible] سایل [illegible]

[illegible] کان [illegible] — شد [illegible] زلال

کیسه [illegible] مردم پر شد — ای تو کان کرم و بحر نوال

پیش ازین حاتم و رستم بجهان — [illegible] از جود و شجاعت شد [illegible]

او بخیل و تو جوادی بمثل — او جبان و تو شجاعی بمثال

طی شد افسانه حاتم چون [illegible] — [illegible] جود تو [illegible] سؤال

[illegible] رستم چون [illegible] — [illegible]

چون [illegible] جهان [illegible] سخا — چون [illegible] میان تیغ قتال

[illegible] طی — [illegible] رستم زال

[illegible]

وصلیب ز و در این دوران — وحشی و اطرار تو سفر در زوال

هر رسطح تو رشته خود — سه در سایه تو تا رسان

ست سبحه ارباب دول — حسنت قرار ارباب کمال

بون تون د سرو دی نیز — بون توی موطد در بحر خیال

گوهار علم تو اصد رسا؟ — ضرر هنر تو اصد تو دل

تو در سحر ار اسلام نظر م — سه ار کلک تو امرزه جلال

بهر آرزش پرست سه در — بهر تو بین سا ف سه ال

طاع جبل ار ورد و عبر کاه — سهد کل ار رد و سنگ غ ل

خار ل ار رد و ار م حریر — کوه نعل ار رد و بحر لال

چون هم ار وی بهان ار رسید — لرزه امد بحار ی جبال

ار سوی ار ه ار د و ار برش — ار سوی دست جها د رجال

هم گشاد ه کوه ار شاخ کورن — هم رباد ه نگار جسته غ ل

ناز شاه زنده د شب نارد — ز احتساب محرما د ه ال

ر لفتار عقاب ا جبل — ست آموزه شیر رجال

مرحبا جس ها ان آرد — د بکردش رسد بنگ خیال

چند سهو ب آرزو ن سیرت — د سخن مر د نوه نعل بلال

ار د ش خند ز ار جبل جبار — ار سکوت سه ر ر سنگ جبال

ر نه ب جس سم ا ر ن — رسد فرهای پر د ن نا ال

ف چشمی ز هاش چو دی — سوی امون رد جسته غ ل

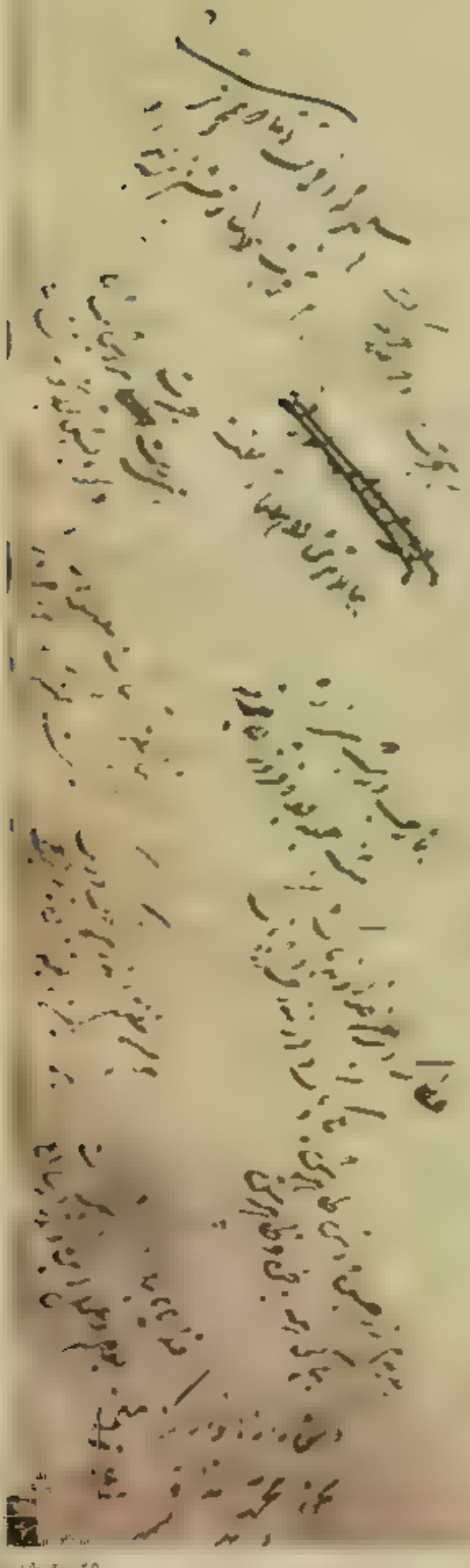

حلال گشته مثنوی عقل و دانا | حرام گشته از احکام شرع را حق
ز مرد فانی ما ور هم اگر گوید | که من بخانه خود میخورم طعام حلال
نه اهل مال حلالست مرد فانی را | کدام مال که او دارد و کدام حلال
بدر مسجد و خانه بان خویش خورد | گر اضطرار مر او را بود حرام حلال
سر طبال با پسر میگفت | که ای پسر طبل زن باستعجال
بهر پارین و سر هزار بین | همه بطال و ما همان طبال
ای اهل مدح تو زین که سزاوار | راضی شدم تا همه را دگر نکردم
تا حسد کنی فکر بد جایزه دادن | در عکس شعر ایهمه من فکر نکردم
گل خوشبوی در حمام روزی | رسید از دست محبوبی بدستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری | که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گل ناچیز بودم | ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین بر من اثر کرد | وگرنه من همان خاکم که هستم
مرا با مدت با سگ | ای همه فکر چیست حیرانم
با سوار در کی بجا برده ام | با خود بشکسته دندانم
من آمدم که از مادر دهر زادم | بفضل و هنر در جهان اوستادم
هر هفت سالست کز خانه آزاد | بود شاگرد تا شیروان منادم
چو بر هفتم ثنا گوی خسرو | مگر هم که کیخسرو و کیقبادم
تو ای افضل الدین اگر راست پرسی | بجان عزیزت که از تو نه شادم
تو خود قرة العین و فرزند مائی | تنت هم پدر خوانده هم اوستادم

سنائی

[illegible] بهشت [illegible] خواهی کن — خواه احسان شمار و خواه [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] — بلبل گوینده بر منابر قصیان

[illegible] — همچو عرق بر عذار شاهد عصیان

[illegible] — چند زن بیرون [illegible] مهتران

[illegible] — چند خر دیدند در صحرا چران

[illegible] — بر مثال عاشقان [illegible]

[illegible] — [illegible] قرآن

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] مجد الدین — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] غسل جماع — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

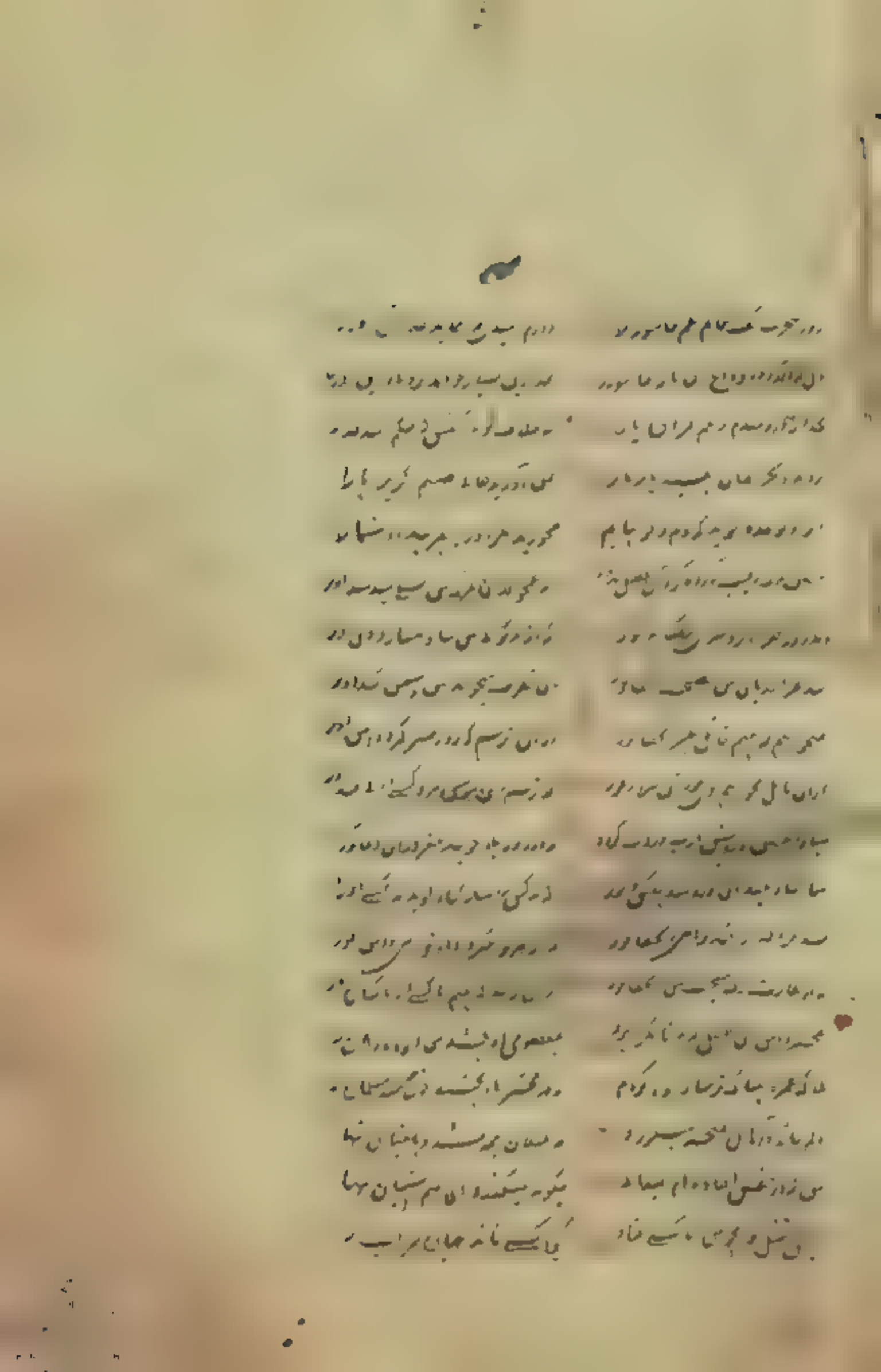

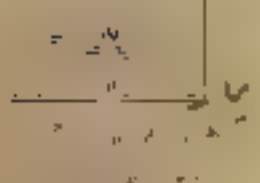

سلام الله ما حب محمد
افضل الله ما حب محمد

علی آنان که دارند حب آنها
سعادت و سعادت و سعادت

مرا بود قطره خون در صدف پرورد
مرا بحر ولایت در گهر پرورد

مرا مهر علی آمد گهر در
مرا مهر علی در بستر زر پرورد

من سنگ مذلت بودم در کان
طلب صدقی مرا در دامان پرورد

مرا می خواستم تا در آغاز محبت
مرا در گنبد خضرا چو مه پرورد

تو ای رحمان بخی راه ندارند
آن دست قضا و قدر پرورد

دلا ای ز کبر و خشم دوران تو بگذر
که امن و دوستی کز خاک این در پرورد

ای به آن گنبد که با دور سپهر
زین خمسه با گنبد خضرا پرورد

کل مرتضی زین زار شد
مرتضی مرا در دامن پرورد

که دارا بیه روی زمی چون من
نرد بیه همه کس دان که دوان محمد

بیه دادن نه پذیرا بیه گدایی
بیه خود خود کرد کس کس نکرد

خدا در زیر گنبد نهاد
با صباح خلافت سر بر آورد

تا بدامن بیه بگیرد
در خشش و خشش و سارش

در ما در بسر نامه آمده
ای ز به کی ده آمده

ای کرد صبح صادق از خنده دم کرد
روی چرخ با بنفشه صبح ساغر کرد

حق بیه در بر خود جلال بیه
فضل صدق در بر خاطر مرد

بر آب فت زین علی خلق
با بیه ان در شرف کار بات

آمد در خانه بیه چون بیه
نظر فرخنده بیه بیات

۱۹۲۵

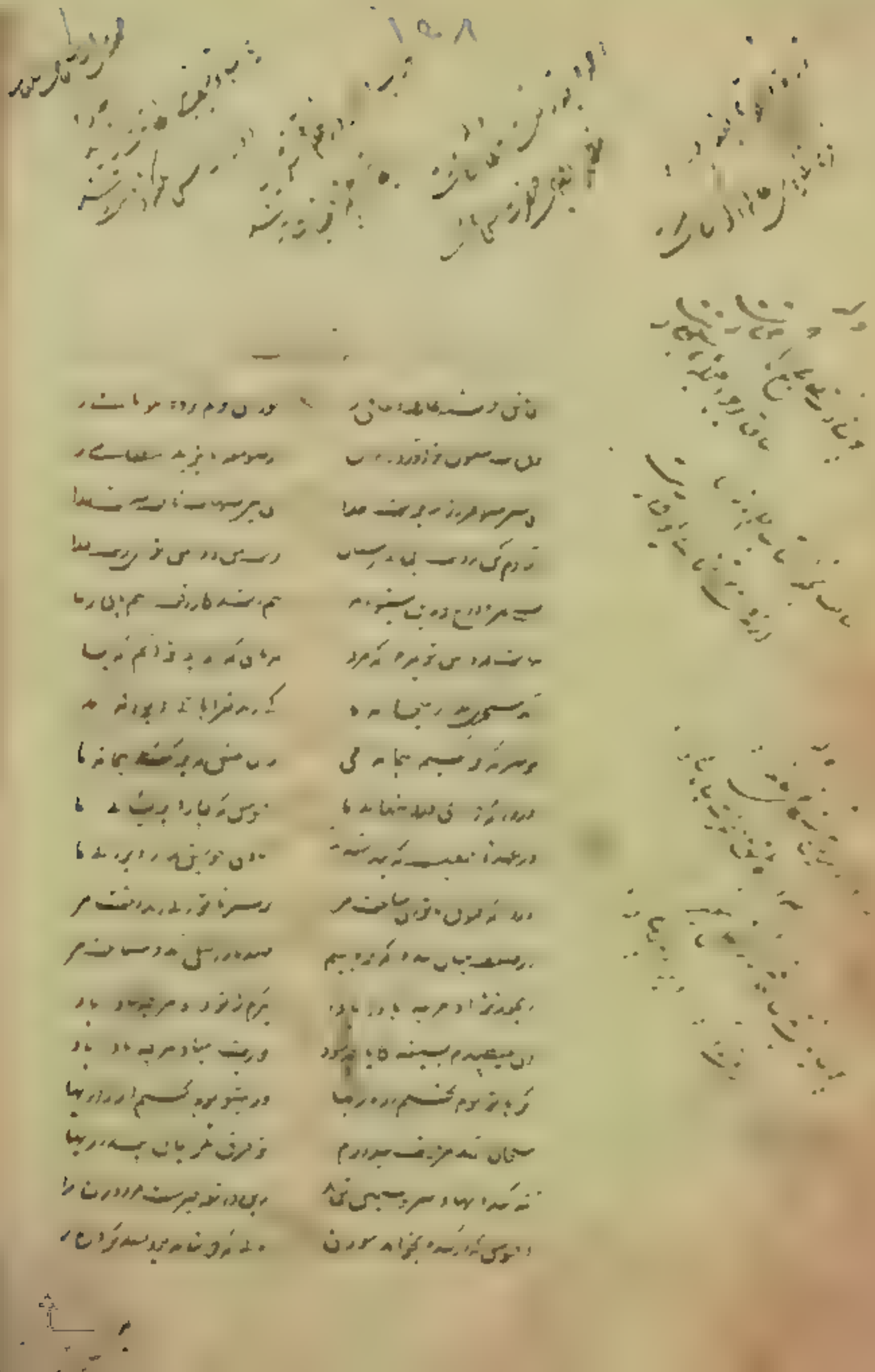

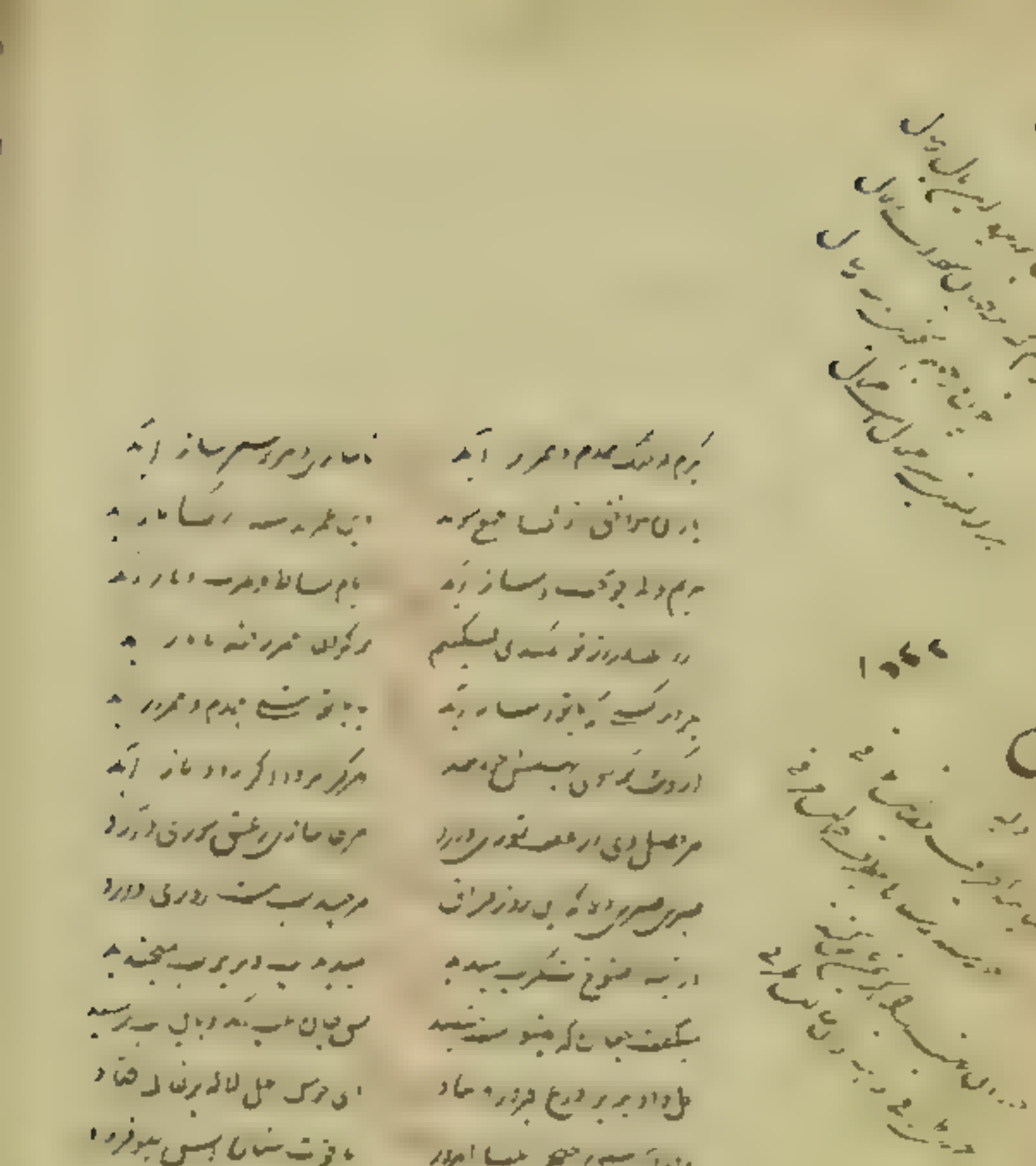

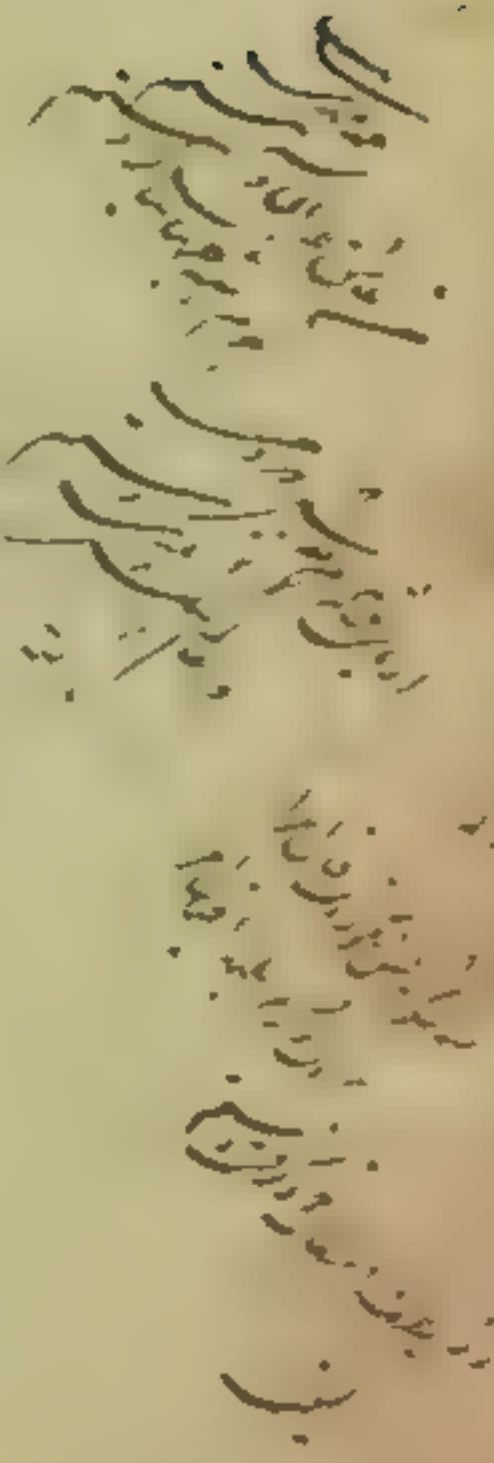

سبحان الله [illegible] امروز [illegible] — تا روی تو دیده‌ام [illegible] دیدم

[illegible] — [illegible] شنیدم

[illegible] — [illegible] دیدم

من [illegible] — [illegible]

من [illegible] — [illegible]

[illegible] — هر چیز که داشتم [illegible] کردم

[illegible] — آن من بودم که [illegible] کردم

[illegible] — [illegible] دادم

مقصود من از کعبه [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] کردم

[illegible] — [illegible] کردم

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

گفتم این رشته بسته گیسوی تو — گفت این دست بسته بازوی من

هست در اوج برگ و بار درخت — آن شکوه و بهای پاکدامنیش

روزی بیدار بچه‌ای بینم — دامن مادر از درم چین

محمود را دهم بشه شیر بس — بیگانه صوت زیبا نیاز وبس

گردم ز بخش تا بیاسایم خلق — من رفتن زمین گرفتم ابدیش

دل بسیرین ایشم [illegible] — زیرا که فضا از صوا عنبر بوی

تو برگ گلاب و آب تو دیبا — ارباد صبا برگ گل افتد بر من

نازم بسی و مسلسل آید مرون — صد ناله درس و سلسل آید مرون

بوسه بر سر و گل روان می‌دهد — وین نظرفه که سر و از گل مدهون

در رزم جهان جنگ جوی بیارمی — خود بنی و خود پرست خارمن

گر نام وان نشد بسر منبر — از هر جا برآمده فانه کمن

منبن عمل می‌نت ورنا — خار زده خوت رچو گل بر سرزن

هر خنده از ان خانه ربت مرسد — بوسید مباش وصفه بر درزن

بسر زبان رفته تو ملاوه من — وین حرف فجا مرا بخواند دمکن

ست از بس ملاوه خشونی او — خون پرده بر صفحه نازه مدهمن

ایرفه مر ریاد شنیده کن — بوسم رل گوهر زنده کمن

یاد آید جان رود صدایا خیر — صد نامه دو در قیامتم زنده کمن

پل خنده بر مجمعه تسلی بسن — راه گردش بخرج رنجم بسن

بیش دو مارد ده گردم بسن — متوان سوی خانه ان مرد بسن

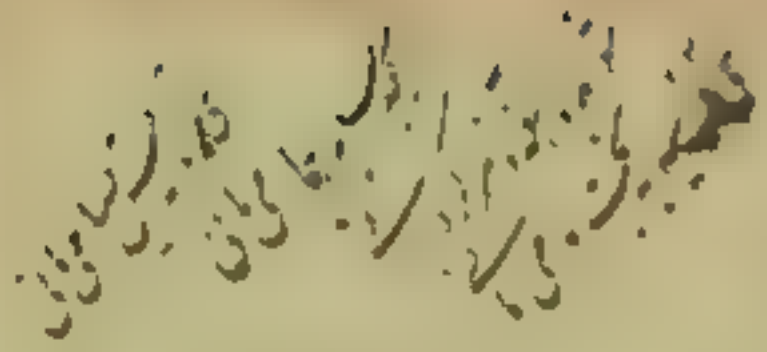

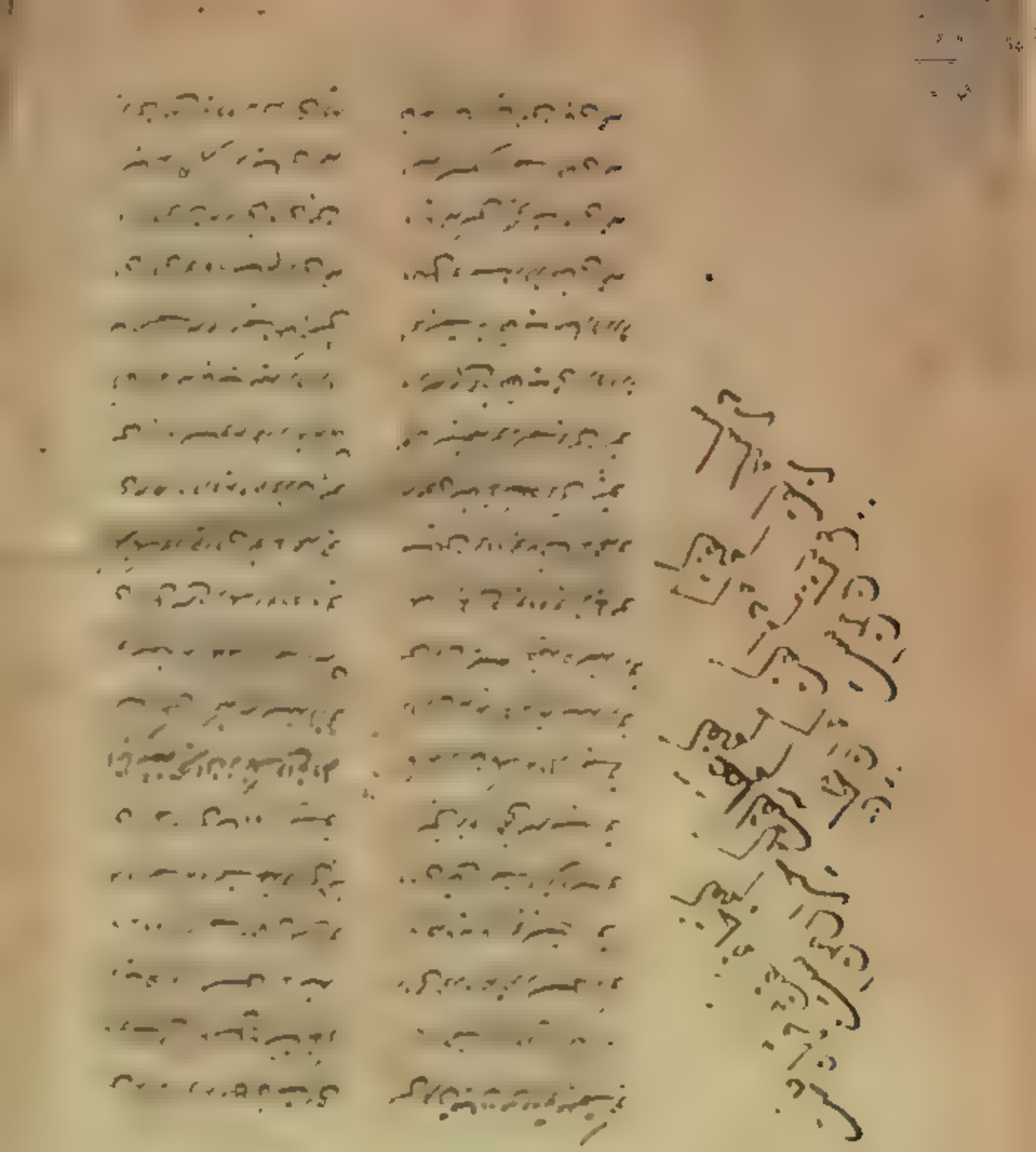

BNF